



مصاف بی‌امان امام (ره) با مقدس‌نماها و شبه‌روشنفکران

شبههاتی که شبه‌روشنفکران درباره مبانی اعتقادی مسلمانان مطرح می‌کنند و روش‌های متحجرانه‌ای که خشکه مقدس‌های نادان به عنوان دین در معرض دید عمومی قرار می‌دهند، دو دام مهلک بر سر راه کسانی است که می‌خواهند با تمسک به اسلام اصیل، راه خود را در تاریخ باز کنند و سعادت را که پروردگار به آن‌ها وعده داده است، به دست آورند. امام خمینی (ره) با آگاهی از این موضوع، به هر دو گرایش واکنشی قاطع نشان می‌داد. از یک سو، حاضر به مباحثات با شبه‌روشنفکرانی که مبانی اسلام را بازیچه هوا و هوس خود می‌کردند، نمی‌شد و از سوی دیگر، در برابر متحجرانی که با برداشت‌های نادرست از آموزه‌های دینی، چهره‌ای ناموزون و گاه زشت از دین اسلام در برابر دیدگان جهانیان قرار می‌دادند، به هیچ‌وجه اهل اغماض نبود. تجلی این روش در سیره روح‌خدا، از فرزندان انقلاب اسلامی، انسان‌هایی ساخت که می‌خواستند مصداق بارز آیه شریفه «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ» (بقره-۱۴۳) باشند. بی‌تردید این درس بنیادین، برای آیندگان نیز راهی روشن را ترسیم می‌کند و توجه به آن، از اهمیت ضرورت‌هاست و چه مناسبی برای طرح آن، بهتر از قرار گرفتن در آستانه سالروز عروج ملکوتی امام امت. در یادداشت پیش‌رو، برآنیم تا مصدایقی از هر دو رویکرد امام خمینی (ره) را در زندگی سراسر مبارزه و مجاهدت او بیابیم.

صریح با شبه‌روشنفکران

ورود حضرت امام (ره) به عرصه تقابل با شبهات شبه‌روشنفکران به ایام جوانی ایشان باز می‌گردد؛ هنگامی که علی‌اکبر حکمی‌زاده با نوشتن کتاب «اسرار هزار ساله»، هجمه‌ای بی‌سابقه را به اعتقادات شیعیان آغاز کرد. امام (ره) با نگارش کتاب مشهور «کشف‌الاسرار» در مقام پاسخگویی مستدل به وی برآمد و حاصل قلم ایشان، مخاطبان بسیاری یافت که از خواندن سطر سطر آن کلام عقلانی و الهی، آرامش می‌یافتند. امام خمینی (ره)، پس از آغاز نهضت نیز، همین

مشی را در برابر جریان‌های شبه‌روشنفکری در پیش گرفتند. نقد ایشان بر چنین افکاری، مستدل و با تکیه بر منطقی محکم بود. هنگامی که در بحبوحه مبارزات طی دهه ۴۰ و ۵۰، برخی گروه‌های به‌ظاهر مسلمان، بر طبل نبرد مسلحانه می‌کوبیدند و افکار مارکسیستی را با لعاب آیه و حدیث به خورد جوانان پاکدل می‌دادند، امام (ره) به صراحت از تأیید آن‌ها خودداری کرد و حاضر به مباحثات در برابر انحرافات فکری و شبههاتی که آن‌ها مطرح می‌کردند، نشد؛ ولو این‌که شاید قدرت سلاح آن‌ها می‌توانست عاملی موقت برای پیشرفت نهضت باشد. در جریان وقایع سال ۱۳۶۰ و اغتشاش جبهه ملی درباره موضوع «لایحه قصاص»، امام (ره) بی‌هیچ مباحثاتی، قائلان به نسخ احکام قرآن را «کافر» نامید و از تمام کسانی که عنوان مسلمانان را با خود یدک می‌کشیدند، اما سنگ شبه‌روشنفکران را به سینه می‌زدند، خواست تا راهشان را از این افراد جدا کنند: «خوب چرا حسابتان را جدا نمی‌کنید؟ من حالا باز عرض می‌کنم به شماها حسابتان را جدا کنید. به مجرد این‌که کمونیست‌ها هم به ضد اسلام است، آقایان از کمونیست‌ها هم دعوت کردند که بیایید، بیایید با هم باشیم! خوب، «جبهه ملی» تکلیفش معلوم است؛ آن صریحاً به ضد اسلام قیام کرده؛ اما شمایی که مسلمان هستید و هیچ‌گاه نمی‌خواهید به ضد اسلام قیام کنید، چرا این قدر هواهای نفسانیه زیاد شده است که نمی‌فهمید دارید چه می‌کنید؟ ... می‌گویید که قصاص، این قانون واضح اسلام، این قانون ضروری اسلام، این قانونی که قرآن به آن تصریح کرده است، این قانونی که مصلحت و امنیت کشور را تأمین می‌کند، شما این را یک قانون «غیر انسانی» می‌دانید. شما از ریشه‌هایتان خراب بودید ... در مقابل این‌ها بگویید این امری که گفتند این‌ها، کفر است. این‌که کسی بگوید حکم خدا «غیر انسانی» است، اسلام غیر انسانی است، این کافر است.» (صحیفه امام (ره)، ج ۱۴، صص ۴۵۵ - ۴۵۸)



بی‌پرده با متحجران

سعی کنید تنها خدا را در نظر بگیرید و تحت تأثیر مقدس نماها و آخوندهای بی‌سواد واقع نشوید، چرا که اگر بناست با اعلام و نشر حکم خدا، به مقام و موقعیت‌مان نزد مقدس نماهای احمق و آخوندهای بی‌سواد صدمه‌ای بخورد، بگذار هرچه بیشتر بخورد.» (صحیفه امام (ره)، ج ۲۱، ص ۱۵۲)

دو روی یک سکه

نکته بسیار مهمی که در اندیشه خمینی بزرگ قابل توجه و یادآوری است، دو روی یک سکه فرض کردن شبه‌روشنفکران و مقدس نماهاست. امام (ره) ضمن سخنرانی‌های متعدد، به این مسئله مهم اشاره کرده‌است. یک بار فرمود: «آن آدم مقدس‌مآبی که تسبیح هم دستش گرفته است و می‌گوید به اسلام هم من خدمت می‌کنم؛ این مقدس‌مآب را چه باید بکنیم؟ این طایفه منافقین هم که نمی‌شود با آن‌ها کاری کرد. اسلام از صدر، از اولی که اسلام پیدا شده تا حالا، مبتلای به این جمعیت هست و حل مسئله این‌ها مشکل‌تر از هر مسئله‌ای است برای اسلام و مسلمین. اشخاصی که فریاد برای اسلام می‌زنند و می‌زدند و از ملیت و از اسلامیت و از این‌ها می‌گفتند. بعد معلوم شد که این آقا که این قدر اسلام‌مآب است و این قدر ملی است، رابطه دارد با آمریکا. بعضی از این روشنفکرهای ما این طوری‌اند؛ منافق‌اند.» (صحیفه امام (ره)، ج ۱۱، ص ۲۳۴) امام (ره) در جریان ماجرای اعتراض جبهه ملی به «لایحه قصاص» نیز، این موضوع مهم را مدنظر قرار داد و خطاب به حاضران گفت: «آن‌هایی که در این راهپیمایی می‌خواهند شرکت کنند، یا اظهار این را کردند که شرکت بکنند، یا تأیید کردند این شرکت را، یا مردم را دعوت کردند به این شرکت، اگر بدانند که محتوای این معنا چیست، وای به حال ملتی که ملی‌هایشان این باشد و متدینینی هم که اظهار تدین می‌کنند، آن باشد، و سرانشان هم این!» (صحیفه امام (ره)، ج ۱۴، ص ۴۵۲)

واکنش امام خمینی (ره) در برابر مقدس نماهای جاهل نیز، به اندازه شبه‌روشنفکران، صریح و بی‌اغماض بود. هنگامی که نظام جمهوری اسلامی مستقر شد، گروهی از متحجران گمان می‌کردند که می‌توانند با بهانه برپایی حکومت اسلامی، برداشت‌های واپس‌گرایانه خود را از اسلام، به جامعه دیکته کنند. این قضیه به ویژه در مورد فعالیت جریان‌هایی مانند «انجمن حجتیه» و نیز سر و صداها ناشی از برخی احکام مانند حکم بازی شطرنج یا حلال بودن خاویار، به وضوح دیده می‌شد. امام (ره) بی‌هیچ مماشاتی با چنین رویکردهای متحجرانه‌ای به مبارزه برخاست. واقعیت آن است که دغدغه حضرت امام (ره) درباره حضور چنین جریان‌هایی، به ویژه در حوزه‌های علمیه، بسیار بیشتر از دیگر زمینه‌های نفوذ بود. جلوه این نگرانی را می‌توان در فرازهای مختلف «منشور روحانیت» که در واپسین ماه‌های حیات پیرجماران به رشته تحریر درآمده‌است، مشاهده کرد: «روحانیون وابسته و مقدس‌نما و تحجرگرا هم کم نبودند و نیستند. در حوزه‌های علمیه هستند افرادی که علیه انقلاب و اسلام ناب محمدی فعالیت دارند. امروز عده‌ای با ژست تقدس‌مآبی چنان تیشه به ریشه دین و انقلاب و نظام می‌زنند که گویی وظیفه‌ای غیر از این ندارند. خطر تحجرگرایان و مقدس‌نمایان احمق در حوزه‌های علمیه کم نیست. طلاب عزیز لحظه‌ای از فکر این مارهای خوش خط و خال کوتاهی نکنند، این‌ها مروج اسلام آمریکایی‌اند و دشمن رسول...» (صحیفه امام (ره)، ج ۲۱، ص ۲۷۸) امام (ره) در پاسخ به پرسشی فقهی که سوال‌کننده در آن مقتضیات زمان را در نظر نگرفته و به ارائه ادله متحجران در این زمینه پرداخته بود، ضمن گلایه از چنین رویکردی، نوشت: «شما خود می‌دانید که من به شما علاقه داشته و شما را مفید می‌دانم، ولی شما را نصیحت پدران می‌کنم که



سیره رفتاری امام خمینی رحمة الله عليه با کودکان





عمل نادرستی انجام بدهند، ما به احترام امام (ره) اعتراض نمی‌کنیم. در نتیجه وقتی امام (ره) می‌آمدند به جای اینکه کودکان یک مقدار آرام تر باشند، فکر می‌کردند که حالا هر کاری دلشان بخواهد می‌توانند بکنند. (فرشته اعرابی نوه حضرت امام (ره))

امام (ره) نسبت به همه کودکان توجه خاصی داشتند اگر در حسینه کودکی گریه می‌کرد، وقتی به خانه می‌آمدند به شدت اظهار ناراحتی می‌کردند که: این‌ها، کودکان کوچک را در هوای گرم یا سرد می‌آورند و من حواسم پیش کودکان می‌رود و می‌خواهم مطالبم را زود تمام بکنم که آن‌ها اذیت نشوند. (همان)

زمانی ملاقات‌های امام (ره) در قم قطع شد. ایشان به باغچه آقا اشراقی می‌رفتند. غروب به خانه می‌آمدند. در مسیر، کودکان دنبال ماشین امام (ره) می‌دویدند. کودکی هر روز سر راه می‌نشست و ماشین امام (ره) را که می‌دید، به دنبال ماشین می‌دوید. یک روز امام (ره) فرمودند ماشین متوقف شود و آن کودک خردسال را نوازش کردند. (غلامرضا اکبری (پاسدار))

برای انجام کاری به منزل امام (ره) رفتم. دیدم امام (ره) با علی جلوی ایوان نشسته و برنامه کودک را نگاه می‌کنند. من تعجب کردم! رهبری بنشیند و برنامه کودک را نگاه کنند. (فؤاد ترکمان از پرسنل بیمارستان بقیة الله جماران) زهرا در نجف سه سالش بود. آقا با او خیلی مأنوس می‌شد. زهرا برای امام (ره) حرف می‌زد. در فوت حاج آقا مصطفی زهرا سر سفره مدام بهانه می‌گرفت و حرف می‌زد. به مادر زهرا گفتم: سر و صدا می‌کند. او را نیاور. گفت: باشد، من و او در آشپزخانه می‌نشینیم. وقتی سر سفره نشستیم، آقا گفتند: «زهرا کو؟» گفتیم: زهرا آنجا غذا می‌خورد. گفتند که: «اینجا اذیت می‌کند؟ خیلی خوب، اگر می‌گویید اذیت می‌کند، او را بیاورید اینجا، آن وقت خودتان بلند شوید، بروید!» (حجت الاسلام والمسلمین حسن ثقفی برادر همسر امام (ره))

از ابعاد تربیتی حضرت امام خمینی (ره) نحوه رفتار و برخورد ایشان با کودکان و نوجوانان می‌باشد. ایشان علاوه بر اینکه همیشه با چهره‌ای خندان و دستانی مهربان از کودکان استقبال می‌کردند نسبت به تربیت صحیح آنان حساس و دقیق بودند و خانواده‌ها را به تربیت سالم و الهی فرزندان دعوت می‌کردند؛ که از لابلای سخنان گهربار و نیز سیره عملی ایشان می‌توان در این زمینه به نکات بسیار آموزنده‌ای دست یافت. دقت در سیره و رفتار بزرگان می‌تواند برای همه‌الگویی مناسب باشد. در این میان نکات بسیار آموزنده و تربیتی فراوانی در رفتار اجتماعی و خانوادگی امام (ره) وجود دارد که می‌تواند ما را با معیارهای تربیتی مورد نظر امام (ره) و درک شیوه‌های رفتاری ایشان آشنا سازد. امام (ره) در این زمینه آن‌چنان دقیق بودند که حتی نسبت به رعایت آن برای نزدیکان خود هم استثناء نداشتند و آن‌را به کار می‌بردند که به چند نمونه از این دست در زندگی امام (ره) اشاره می‌شود:

امام (ره) در برخورد با کودکان، عواطف خودشان را خیلی روشن و مشخص و در کمال محبت نشان می‌دادند. وقتی کودکی نزد ایشان می‌آمد، در درجه نخست به او توجه می‌کرد و محبت خودشان را نشان می‌داد که از علائم این ابراز محبت، گرفتن دست او میان دستانشان و زدن روی دست و یا لمس کردن گونه‌های آن‌ها بود. (شمس احمدی از منسوبین آیت الله پسندیده، برادر امام (ره))

امام (ره) همیشه سعی می‌کردند که در خانواده مهربانترین چهره برای ما باشند. با وجود این که همه ما نزدیک تراز امام (ره) به خود داشتیم مانند پدر، مادر، برادر و خواهر؛ اما امام (ره) یک کانون رحمت و عاطفه و برای همه ما پناه بودند و ما احساس می‌کردیم ایشان از همه به ما نزدیک تر و مهربان تر است. (علی اشراقی نوه حضرت امام (ره))

کودکان در حضور امام (ره) بسیار آزاد بودند و تا وقتی امام (ره) حضور داشتند وسعت عملشان بیشتر از زمانی بود که ایشان نبودند چون فکر می‌کردند یک حامی دارند و اگر





با علی به باغ رفتیم. یکی از محافظان، دختری داشت، علی به زور گفت: باید او را ببریمش پهلوی امام (ره)، سپس او را پیش امام (ره) برد. وقت ناهار بود. امام (ره) به علی گفت: دوستت را بنشان می‌خواهیم ناهار بخوریم. با هم نشستند تا ناهار بخورند. ما دوسه دفعه رفتیم که بچه را بیاوریم که مزاحم امام (ره) نباشد، ایشان گفتند: نه بگذارید ناهارش را بخورد. بعد که ناهارش را خورد، رفتیم و بچه را آوردیم. امام (ره) پانصد تومان هم به او هدیه دادند. (حاج عیسی جعفری خادم حضرت امام (ره))

کودکی بیش نبودم. امام (ره) وقار خاصی داشت. ما هیچ‌گاه نمی‌توانستیم مستقیم به چشمانش نگاه کنیم و قدرت نگاه مستقیم به امام (ره) را نداشتیم. از سر و صدای شاگردان امام (ره) در کوچه، متوجه حضور امام (ره) می‌شدیم. چنانچه در کوچه مشغول بازی بودیم، بازی خود را قطع می‌کردیم. در گوشه ای می‌ایستادیم. وقتی که امام (ره) به ما می‌رسیدند، سلام می‌دادیم. هرگز به یاد ندارم که سلام یکی از کودکان بدون جواب بماند. امام (ره) به صورت تک تک کودکان نظر می‌انداختند و در حالی که تبسمی بر لبانشان بود، پاسخ سلام همگی را می‌دادند. (حسین شهرزاد، مجله شاهد، ش ۱۸۶)

در ملاقاتی با امام (ره)، یکی از کودکان تا امام (ره) را دید از همین پایین که ایستاده بود با صدای خیلی بلند گفت: امام خمینی، سلام. امام (ره) لبخند زدند. ایشان که تبسم کردند، من کودک را بلند کردم. آقا دست به سر و صورتش کشیدند و او هم دست امام (ره) را بوسید. (حجت الاسلام والمسلمین عبدالحمید صالح پرور (معادیخواه))

وقتی بچه بودیم، گاهی اوقات شب‌ها در منزل امام (ره) می‌خوابیدیم. آن شب‌ها حال و هوای خاص خودش را داشت. صبح‌ها امام (ره) داخل حیاط می‌آمد که قدم بزند، ما هم گوش به زنگ بودیم، امام (ره) که وارد حیاط می‌شد، فوری می‌دویدیم پهلوی ایشان و دستمان را به کمرمان می‌زدیم و با ایشان قدم می‌زدیم. ما کودکانی پرشر و شوری بودیم ولی وقتی با ایشان قدم می‌زدیم، خیلی آرام بودیم و خیلی هم به ما خوش می‌گذشت. (سیدعماد طباطبایی نتیجه حضرت امام (ره))

امام (ره) در نجف گاهی بیرون می‌رفتند و برمی‌گشتند و با یک ذوق و شوقی می‌گفتند: یک کودکی را دیدم. با او خندیدم، دست روی سر و صورتش کشیدم. آن طور از او تعریف می‌کرد و با یک ذوقی می‌گفتند. این محبت مبنا داشت. آن مبنا برمی‌گشت به اصل باورش‌ان که خدا باوری بود. بارها شده بود که وارد اتاق می‌شدم و امام (ره) مرا نمی‌دیدند. می‌دیدم که امام (ره) به زانو روی زمین نشسته‌اند و پسر علی روی دوششان سوار است. خیلی دلم می‌خواست از آن صحنه‌ها فیلم و یا عکس بگیرم، اما می‌دانستم که امام (ره) نمی‌گذارند. (امیررضا ستوده، پا به پای آفتاب، گفته‌ها و ناگفته‌ها از زندگی امام خمینی (ره)، ج ۱، ص ۸۳ و فاطمه طباطبایی عروس امام (ره))

علی اظهار علاقه کرده بود که با آقا به حسینیه برود، آقا هم به او گفتند: شب زود بخواب، صبح می‌آیم و تو را بیدار می‌کنم تا برویم. آقا صبح زود آمدند و گفتند: فاطمی برو علی را صدا کن من تا نیم ساعت دیگر می‌خواهم بروم داخل حسینیه، علی را آماده کن تا با من بیاید. گفتم: آقا، بد است، حالا او یک چیزی گفت. گفتند: نه، من به او قول دادم که او را ببرم، برو صدایش کن که بیاید. من رفتم و علی را بیدار کردم و لباسش را عوض کردم و گفتم برو حسینیه. وقتی برگشت گفت: مامان رفتم... (نمی‌توانست بگوید حسینیه). آنجا یک چیزهایی داده بودند به امام (ره) که تبرک بکنند، امام (ره) داده بودند به علی، که او دست بکشد. او هم می‌گفت: مردم به من چیز دادند، من هم آنها را مبارک کردم. بعد گفتم امام (ره) برای چه آمدند؟ گفت: خوب امام (ره) آمدند که من نیفتم. به خاطر این که امام (ره) مواظب او بودند که از لای نرده‌ها نیفتد، حس کرده بود که امام (ره) پشت سرش مواظب او هستند. دوباره علی می‌گفت: من می‌خواهم بروم حسینیه و آقا می‌آمدند دنبال او و صدایش می‌کردند و می‌گفتند: علی بیا برویم.



بدهید. غذایی ساده حاضر شد. امام (ره) از قبل فرموده بودند که در آن چند ساعتی که آنجا هستند، یک عده ای از خانواده حتماً بیایند تا ایشان آن‌ها را ببینند، خواهر بزرگشان - عمه خانم - آمده بودند، پدر و مادر من که سنی داشتند، تمام خانم‌ها و آقایان و بزرگترها، پسر خواهر ایشان، آقای مستوفی (حسن مستوفی کمره ای، پسر خاله امام (ره)) که جزء بزرگان فامیل بودند، این‌ها همگی نشسته بودند که با آقا شام میل کنند، پسر من هم پنج ساله بود و تمام مدت دور آقا راه می‌رفت، امام (ره) فرمودند: این بچه چه می‌خواهد؟ گفتم که آقا می‌خواهد نزدیک شما بنشیند. اما ممکن است، آبی یا غذایی به لباس شما بریزد و باعث مزاحمت یا خستگی شما بشود. تا این صحبت را امام (ره) شنیدند کودک را بلند کردند و نشانده در بغل خودشان و گفتند که: حالا ما با هم دوتایی غذا می‌خوریم و قبل از این که خودشان غذا بخورند، او را سیر کردند (مریم کشاورز نوه آیت الله پسندیده (ره))

خدمت خانم امام (ره) رسیدیم، ایشان با لطفی که همیشه داشتند، گفتند که: ناهار پهلوی ما بمانید. آقا هم تشریف می‌آورند. چون هم ذوق دیدار امام (ره) بود و هم در خدمت خانم بودن، رفتیم سر سفره و منتظر شدیم تا آقا تشریف بیاورند. من هیچ وقت در دیدار با امام (ره) قادر به کنترل اشک ریختن خودم نبودم، مادرم همیشه مرا ملامت می‌کردند که با این گریه، باعث تکدر خاطر آقا می‌شوی. امام (ره) به محض این که وارد اتاق شدند، من همین‌طور گریه کردم. امام (ره) گفتند که مریم چرا اینقدر گریه می‌کنی؟ از شدت بغض نتوانستم به ایشان جواب بدهم. مادرم گفتند که گریه و زاری او برای این است که کودکان را به دیدار شما بیاورد. ایشان دست از غذا کشیدند، گفتند: چرا کودکانیت را نیاوردی؟ من قادر به جواب دادن نبودم. مادر گفتند که آقا کودکان مزاحم شما می‌شوند. گفتند: مثل اینکه گریه تو برای این بود که کودکان بیایند، هیچ وقت فکر نکن که من کار دارم، یا اینکه کودکان مزاحمتی ایجاد می‌کنند، کودکان

(فاطمه طباطبایی عروس امام (ره)) چرا گریه او را درآوردی؟ منیره خانم! (عروس امام (ره)) می‌گفت: یک مرتبه داخل اتاق امام (ره) رفتم، دیدم که ایشان در سجده هستند، علی از راه رسید، رفت روی کول امام (ره)، من خیلی ناراحت شدم، دویدم و علی را بلند کردم و از اتاق بیرون رفتم. علی شروع به گریه کرد. آقا وقتی نمازشان تمام شد، آمدند و گفتند: چرا این طوری کردی؟ چرا گریه اش را درآوردی؟ گفتم: آقا، این کار را کرده است. گفتند: عیبی ندارد، مواظب باش که این کار را نکنی و الا بد کاری کردی گریه او را درآوردی. بعد دوباره او را بردند و پیش خودشان نشانده. (فاطمه طباطبایی عروس امام (ره))

امام (ره) بعد از بهشت زهرا به منزل پدرم آمدند. وقتی آقا نماز را خواندند، گفتند: غذای خیلی ساده ای بیاورید من خسته هستم و مدتی است چیزی نخوردم. پسر من که آن موقع شش ساله بود این طرف و آن طرف می‌دوید، امام (ره) گفتند: این کیست؟ مادرم گفتند: آقا نوه من است. امام (ره) گفتند: پسر جان شما چه کردید؟ او نیز شروع کرد به صحبت کردن. پس از مدتی بزرگترها به او گفتند که برود. آقا فرمودند: بگذارید این کودک اینجا بایستد و برای من صحبت کند. آن وقت او بازوی چپ خودش را که «انتظامات ورود امام (ره)» بر پارچه ای نوشته شده و به دستش بسته بود را به طرف آقا تکان می‌داد، آقا گفتند: این بچه چه کار می‌کند؟ چرا بازوی خودش را به طرف من تکان می‌دهد؟ مادرم گفتند که: آقا شما روی دست او را بخوانید، دستش را برای شما تکان می‌دهد. آقا نگاه کردند و گفتند: به به، شما انتظامات من هستید، این بچه ذوق کرد و گفت: بله آقا من از صبح در خانه پاس می‌دادم، دشمنان حمله نکنند. بزرگترها می‌گفتند که: آقا شما خسته هستید و استراحت کنید. ایشان می‌گفتند که صحبت‌های این بچه برای من جالب‌تر است، از این که من بخواهم استراحت بکنم. (مریم کشاورز نوه آیت الله پسندیده (ره))

شب ۱۲ بهمن که امام (ره) به تهران آمدند. خیلی خسته بودند. غذایی نخورده بودند. گفتند: غذای خیلی ساده ای به من





شاید چون آن‌ها خردسال و بعضاً جوان بودند، امام (ره) با آن‌ها خیلی رفیقتر و مهربانتر بودند. مثلاً وقتی که ما خدمتشان بودیم، سختشان بود که به ما کاری واگذار کنند. اما به نوه‌ها می‌گفتند: «این لیوان را آب کن» یا «آن دوی مرا بده» یا «آن استکان را بردار». خلاصه با آن‌ها صمیمی و خودمانی تر بودند، آن‌ها هم شیفته امام (ره) بودند. (فریده مصطفوی دختر امام (ره))

کودکی برای امام (ره) گل آورده بود و می‌خواست پیش امام (ره) برود، من او را نزد امام (ره) بردم. امام (ره) گل را از او گرفت و او را در بغل گرفت و بوسید و بعد فرمودند: پولی به ایشان بده. من به امام (ره) عرض کردم: آقا جان، از این کودکان زیاد می‌آیند و گل می‌آورند و می‌خواهند خدمت شما بیایند. امام (ره) فرمودند: تو از طرف من گل را از آن‌ها بگیر و آن‌ها را نوازش کن و یک چیزی هم به آن‌ها بده که با دل خوش بروند. (سید رحیم میریان)

عده‌ایی از ایران برای امام (ره) پول زیادی آورده بودند. می‌خواستند پول را خدمت ایشان بدهند، به امام (ره) عرض کردند: در محل، یک مسجد بسازیم، اجازه بدهید مقداری از این پول را آن‌جا صرف کنیم. ایشان گفتند: ابداً، اجازه نمی‌دهم. مسلمانان هر منطقه برای خودشان مسجد بنا کنند. مسلمانانی که در مکانی زندگی می‌کنند، باید مسجد داشته باشند. من نمی‌توانم از این پول بدهم که مسجد بسازند. این رفتار امام (ره)، هشدار سختی است به آن‌هایی که بی‌محابا و دقت در مصرف بیت‌المال همت به خرج می‌دهند و حاتم‌بخشی می‌کنند. جایی که امام (ره) برای ساختن مسجد برای مسلمانان اجازه نمی‌دهند، چگونه بعضی در مصرف شخصی از اموال عمومی مردم آن‌گونه دست‌درازی می‌کنند؟ (به نقل از آیت‌الله محمدهادی معرفت (ره)) امام (ره) از بیمارستان قلب فرمود: من باید از بیمارستان بیرون بروم. اگر وسایل مهیا نکنید، خودم می‌روم. در خیابان دربند، یک ساختمان سه طبقه اجاره شد. امام (ره) فرمود: این منزل مناسب نیست. من باید از این‌جا بروم. آن

هر وقت خواستند من را ببینند، بیایند. شب که به خانه آمدم و به کودکان گفتم آن‌ها خیلی ذوق کردند. پسر بزرگ قرآنی را که دایی آن‌ها از جبهه آورده بود برداشت و گفت که من این را باید بیاورم امام (ره) امضا کند. مادر من برای آن‌ها صحبت کرد که آقا وقت این کارها را ندارند، شما فقط به آنجا می‌روید و دست ایشان را می‌بوسید و می‌آیید. وقتی داخل اتاق امام (ره) رفتیم و کودکان خدمت ایشان رسیدند، آقا با مهربانی آن‌ها را در آغوش گرفتند و یک یک سؤال و جواب که مثلاً تو کلاس چندی؟ اسم معلمت چیست؟ چه کار می‌کنی؟ پسر بزرگ من با خجالت آن قرآن را به طرف آقا برد و گفت که امام (ره) این را به عنوان یادگاری برای من امضا کنید. امام (ره) همراه با امضا کردن این قرآن، گفتند: همیشه یادت باشد که امضای آن را نگاه نکنی، درون آن را نگاه کنی و چیزهایی که در آن نوشته شده است، به خاطرت بسپاری. ایشان با علی محمد. که آن موقع پنج یا شش ساله بود. شروع به بازی و شوخی و خنده کردند و از همه مهمتر دختر را که خیلی عزیز می‌داشتند، با او به مزاح و شوخی و خنده پرداختند. بچه دیگر من. بهادر. مدرسه رفته بود و اجازه گرفته بود که من می‌خواهم به ملاقات امام (ره) بروم. مدیر آنها کتاب مفاتیحی که در مدرسه می‌خواندند، به او داده بود و گفته بود که این را بده به امام (ره) امضا نمایند و یک چیزی بنویسند. امام (ره) بعد از اینکه قرآن را امضا کردند، گفتند: آن چیست که زیر بغل شماست، گفت که آقا این مال مدیر مدرسه من است، گفتند که این را امضا بفرمایید، آقا گفتند: با اینکه این کار را نمی‌کنم، ولی چون تو آورده‌ای و پسری هستی که می‌خواهی هم به کارهای قرآن ادامه بدهی و هم به کارهای مفاتیح، من برای تو امضا می‌کنم که این را به مدیریت بدهی. سپس به من گفتند: چرا دوربین نیاوردی که با کودکان عکسی بگیریم؟ گفتم: آقا شرمنده هستم، من فکر می‌کردم که همه این کارها باعث مزاحمت شما می‌شود. (همان)

امام (ره) با نوه‌هایشان خیلی صمیمی و مهربان بودند.





از بیت‌المال نمی‌توانم خرج کنم. گفته شد: شخصی از پول خودش می‌دهد تا رنگ شود. امام (ره) قبول کرد منزل را رنگ کنند. وقتی امام (ره) به کربلا رفتند، فرصت شد. اتاق را درست کردند. در اطراف آن هم تشک گذاشته شد. وقتی امام (ره) از کربلا به نجف برگشت، در اتاق نشست، اخم‌هایشان را در هم کرد و گفتند: من گفتم رنگ کنید، ولی نه اینطور! با این که کار زیادی نشده بود. زیلو همان زیلو بود، منتهی در اطراف آن تشک انداخته و پارچه‌اش هم خیلی ارزان خریده شده بود. (به نقل از آقای رضوانی مسئول امور مالی امام (ره) و آیت‌الله اشراقی داماد امام (ره) شخصی که از پول خودش پول می‌دهد تا رنگ کنند)

مشهدی حسین می‌گفت: امام (ره) پول برای خرید به من دادند. وقتی از بازار «خویش» برگشتم، نان، پنیر، ماست، سبزی و ... خریدم، به منزل برده و برگشتم. هنوز به درب خانه نرسیده بودم که امام (ره) صدا زدند: مشهدی حسین! برگشتم. فرمود: چقدر شد؟ حساب کردم. مقداری از آن باقی می‌ماند. امام (ره) فرمود: بقیه را بده. (مشهدی حسین پیرمرد وارسته‌ای که مسئول خرید منزل و مورد اعتماد امام (ره) مبلغ آن ربع دینار در آن زمان ۵ تومان بود. مشهدی حسین حساب کرد، ۲۳۵ فلس شده بود، تا ربع دینار که ۲۵۰ فلس بود ۱۵ فلس باقی می‌ماند. امام (ره) فرمود: بقیه را بده)

در اتاق امام (ره) یک لامپ مهتابی با یک لامپ صد وات روشن بود. هنگام مطالعه چون این نور کافی نیست، یک لامپ دیگر را روشن می‌کرد. امام (ره) از اتاقشان که بیرون می‌رفتند، ولی چند لحظه بعد از میان راه برگشته، لامپ مهتابی را خاموش کرده و دوباره می‌رفتند. با آنکه در آن موارد معمولاً بیش از چند دقیقه بیرون نمی‌ماندند و دوباره برمی‌گشتند.

منابع: پدر مهربان، ص ۱ - ۲۶، برداشت‌هایی از سیره امام (ره) خمینی، جلد ۳، ص ۲۲۲، صحیفه امام (ره)، ج ۲۱، ص: ۳۲۸، صحیفه امام (ره)، ج ۷، ص: ۴۹۰، ج ۲۱، ص ۱۴۳ و برداشت‌هایی از سیره امام (ره) خمینی، جلد ۳، ص ۲۲۵.

جا به درد یک فرد متوسط می‌خورد. بروید، منزلی معمولی برایم پیدا کنید. تنها مسئله خانه، داشتن سنگ در نمای بیرونی آن بود. در نتیجه منزلی ساده پیدا شد که از حسینیه جماران نیز برای ملاقات عمومی استفاده می‌شد. (به نقل از حجة الاسلام انصاری کرمانی از روزهایی که امام (ره) در بیمارستان قلب بودند و مرخص شدند.)

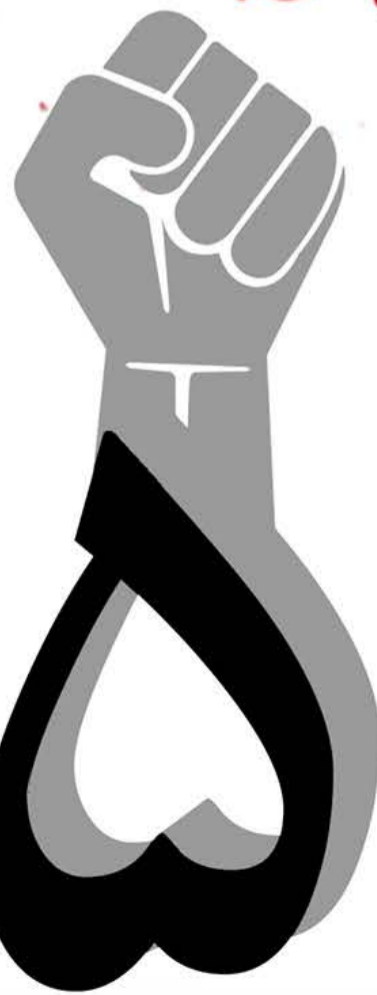
در نوفل‌لوشاتو به علت ارزانی، ۲ کیلو پرتقال خریده شد. امام (ره) با دیدن پرتقال‌ها فرمود: این همه پرتقال برای چیست؟ عرض شد: پرتقال ارزان بود، برای چند روز این قدر خریده شد. ایشان فرمود: شما مرتکب دو گناه شدید، یک گناه برای این که ما نیاز به این همه پرتقال نداشتیم و دیگر این که شاید امروز در نوفل‌لوشاتو کسانی باشند که تا به حال به علت گران بودن پرتقال، نتوانسته‌اند آن را تهیه کنند و شاید با ارزان شدن آن می‌توانستند، مقداری از آن را تهیه کنند. ببرید مقداری از آن را پس بدهید. گفته شد: پس دادن آن‌ها ممکن نیست. ایشان فرمود: باید راهی پیدا کرد. عرض شد: چه کار می‌توانیم بکنیم؟، ایشان فرمود: پرتقال‌ها را پوست بکنید و به افرادی بدهید که تا حالا پرتقال نخورده‌اند، شاید از این طریق خداوند از سر گناه شما بگذرد. (به نقل از حجة الاسلام انصاری کرمانی)

فرزند امام (ره) آقا مصطفی باید هر هفته به خدمت امام (ره) می‌آمد و خرج هفته‌اش را می‌گرفت و امام (ره) به هیچ وجه مخارج اضافه به او نمی‌داد. وقتی هم خواست مکه برود، با پول خانه‌ای که در قم فروخت و مقداری پول که از خانمش بود، به مکه رفت.

مسئول دفتر امام (ره) پشت پاکت چیزی نوشت و برای امام (ره) فرستاد. ایشان در کاغذی کوچک جواب داد و زیر آن نوشت: شما در این کاغذ کوچک می‌توانستید بنویسید. از آن پس کاغذهای خرده را جمع‌وجور می‌شد، روی آن‌ها می‌نوشتند، امام (ره) هم زیر همان کاغذها جواب می‌نوشتند. (به نقل از آقای رضوانی مسئول امور مالی امام (ره))

ساختمان منزل امام (ره) در نجف مناسب نبود. به امام (ره) گفته شد: ... خانه را رنگی بزنیم. امام (ره) فرمود: من

پانزده خرداد مبدأ نهضت اسلام ایران است



خرداد

۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱
امام خمینی(ره): من روز ۱۵ خرداد را برای همیشه عزای عمومی اعلام می‌کنم.



قیام ۱۵ خرداد؛ انفجار بغض مردم علیه رژیم شاه

سال ۱۳۴۲ و به دنبال آن راهپیمایی پرشور عزاداران علیه رویه ضد ملی و مذهبی رژیم، باعث شد که دستور بازداشت امام خمینی (ره) صادر شود. در نخستین ساعات بامداد ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲، کماندوهای رژیم پهلوی به منزل امام (ره) در قم یورش بردند و پس از بازداشت، ایشان را به تهران منتقل کردند. این اقدام کاسه صبر مردم را لبریز کرد و تلاقی آن با ایام محرم و عاشورای حسینی، باعث خروش ملت علیه اقدام رژیم شد.

دستاوردهای ۱۵ خرداد

پیروزی انقلاب اسلامی یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای ۱۵ خرداد ۴۲ بود. نه تنها ره‌آورد آن «یوم الله» ۱۵ خرداد، دستاوردهای برجسته، ارزنده و جاودانه‌ای به همراه داشت. دوستان و دشمنان خویش را به درستی مشخص ساخت. ماسک‌هایی را درید و چهره‌هایی را نمایان ساخت. هر چند به سبب خفقان دوران ستم‌شاهی، بسیاری از دستاوردهای این روز تاریخی برای نسل امروز به خوبی روشن نگردیده است و دوستان و دشمنان آن نیز به درستی شناسایی نشده‌اند، از این رو، امام امت (قدس سره) در رهنمود بیداری خویش در ۱۵ خرداد ۱۳۵۸ تأکید کرد که «... ۱۵ خرداد را بشناسید، مقصد ۱۵ خرداد را بشناسید، کسانی که ۱۵ خرداد را به وجود آوردند بشناسید و کسانی که ۱۵ خرداد را دنبال می‌کنند بشناسید و آنچه را که ۱۵ خرداد به دنبال داشته است بشناسید.»

چون شناخت دستاوردهای ۱۵ خرداد ۴۲ مایه آن است که آرمان و اهداف قیام آن روز خون‌بار و تاریخی و دوستان و دشمنان آن به دست آید و تا پایه‌ای مورد شناسایی قرار گیرد، بایسته است که به پاس خون شهدای به خون خفته ۱۵ خرداد به بررسی برخی دستاوردها و پیامدهای آن روز عزیز بنشینیم. باشد که این نگرش فصل نوینی در پژوهش و بررسی ابعاد گوناگون قیام حماسه آفرین آن روز مقدس بگشاید و زمینه شناخت عظمت، اهمیت و ژرفای آن قیام را فراهم آورد و نقش ارزنده بی‌مانند قیام ۱۵ خرداد در تداوم نهضت امام و پیروزی انقلاب اسلامی را در تاریخ به نمایش گذارد.

مبارزات حضرت امام (ره) با رژیم شاه، از ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ آغاز نمی‌شود؛ اما این رویداد مهم را باید به حق، سرآغاز نهضت اسلامی مردم ایران بدانیم. تا پیش از این تاریخ، مبارزات در این حد گسترده و عمومی پیگیری نمی‌شد و معمولاً اعتراضات در قالب راهپیمایی‌های محدود، تحصن، تعطیلی بازار و تحریم انتخابات بروز و ظهور پیدا می‌کرد. شاید این امید وجود داشت که پیگیری مطالبات مردمی بتواند رژیم را وادار به عقب‌نشینی کند و از مسیر ویرانگری که در پیش گرفته بود، بازدارد؛ اما چنین نشد. وحشی‌گری عمال رژیم پهلوی در نوروز سال ۱۳۴۲ و حمله به مدرسه فیضیه، آن هم در روز شهادت امام صادق (ع) و در حالی که مجلس عزای اهل بیت (ع) در این مدرسه منعقد شده بود، نشان داد که شاه برای اجرای خواسته‌هایش به همان مشی و روشی معتقد است که پدرش معتقد بود؛ به وجود آوردن جوّ اختناق و تحمیل دیکتاتوری به ملت ایران. اما این بار شرایط به کلی فرق می‌کرد؛ اولاً تجربه ملت در پی عبور از دوران دیکتاتوری رضاشاهی و قیام‌هایی مانند قیام مسجد گوهرشاد و پس از آن، رویدادهایی مانند اشغال ایران، ملی شدن صنعت نفت و کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نسبت به قبل بیشتر شده بود و ثانیاً، این باریک مرجع تقلید آگاه و شجاع، پرچم مبارزه را به دست گرفته بود و این اقدام، افزون بر اتحاد ملت برای رسیدن به یک هدف مقدس، حجتی شرعی را هم برای مؤمنانی که از شرایط موجود به تنگ آمده بودند، فراهم می‌کرد. با وجود آن‌که رژیم در برابر قیام ۱۵ خرداد غافلگیر شد، اما برای کسانی که در متن جامعه بودند و اعتراضات و سخنرانی‌های امام (ره) را می‌شنیدند، این قیام قابل پیش‌بینی بود. امام خمینی (ره) پس از واقعه جانگداز مدرسه فیضیه، و طی دو ماه، در سخنرانی‌ها و اعلامیه‌های متعدد، به افشای ماهیت واقعی رژیم پهلوی پرداخت و این آگاهی عمومی، زمینه یک قیام بزرگ را رقم زد. با این حال، عوامل رژیم چنان از باده قدرت مست بودند که نمی‌توانستند نفوذ مذهب و روحانیت را در تار و پود جامعه ایرانی درک کنند. سخنرانی روز ۱۳ خردادماه



برخی از دستاوردهای قیام ۱۵ خرداد ۴۲ رامی توان این گونه برشمرد:

۱- نمایاندن ماهیت شاه

از نخستین ره آوردهای قیام ۱۵ خرداد، دریدن ماسک اسلام پناهی و «رعیت پروری» شاه بود. شاه در ازای سلطنت خویش تلاش کرده بود که خود را دلسوز و هواخواه ملت و پشتیبان اسلام وانمود کند و حکومت خود را از هرگونه دیکتاتوری، خودکامگی، خون ریزی و... مبرا بنمایاند و بدین گونه به نام «شبان» و پاسبان، به خیانت ها، دزدی ها، آدمکشی ها و قانون شکنی ها با آسودگی خاطر، ادامه دهد و توطئه اسلام زدایی را با عوام فریبی و تظاهر به اسلام دنبال کند. لیکن قیام خون بار ۱۵ خرداد شاه را ناگزیر ساخت که به این ریاکاری ها و نیرنگ بازی ها پایان بخشد و با چهره ای عریان، به صحنه آید، به حریم مرجعیت و امامت تجاوز کند، مرجع تقلید مسلمانان جهان را به سلول و سیاه چال و زندان برد، هزاران نفر از عزیزان ملت و طبقه مستضعف را به آتش و خون کشد و بدین گونه پستی، بی فرهنگی و خونخواری خویش را بیش از پیش به نمایش گذارد.

۲- شکست «دکترین کندی»

آمریکای خونخوار که سالیان درازی از راه زور و سرنیزه ای که به رژیم خون آشام شاه ارزانی داشته بود، خون ملت ایران را مکیده و دسترنج آنان را به یغما برده بود، چون می دانست که با این شیوه زورمندانه برای همیشه نمی تواند به سلطه استعماری خود در ایران ادامه دهد، بر آن شد که با به کارگیری یک سلسله تاکتیک ها و واداشتن شاه به دست زدن به اصلاحات نمایشی و فریبنده، طبقات محروم جامعه مانند کشاورزان، کارگران و... را که آمادگی بیشتری برای خیزش برضد شاه داشتند، بفریبد، خام کند و به آنان بباوراند که حکومت محمدرضا پهلوی «یار و غمخوار» آنان است و در راه تأمین حقوق از دست رفته آنان به «انقلاب سفید» دست زده است و بدین گونه طبق «دکترین کندی» در میان توده های محروم اجتماع «امیدواری پدید آورد» و آنان را پشت سر شاه وادارد. این نقشه استعماری را قیام خونین و حماسه آفرین ۱۵ خرداد با شکست روبه رو ساخت. حکومت شاه در این روز، دهقانان کفن پوش ورامین، کشاورزان کن و

جمکران، بانوان مسلمان قم و دیگر توده های مستضعف را با قساوت و شقاوت ویژه شاهان به خاک و خون کشید و بدین گونه زمینه خیزش و جنبش ملت ایران برضد رژیم ستم شاهی بیش از پیش فراهم آمد.

۳- شناساندن دشمن اصلی

پیش از آغاز نهضت امام و قیام ۱۵ خرداد ۴۲، لبه تیز حمله های عناصر به ظاهر مبارز به سوی دولت ها و مهره های دست دوم رژیم حاکم بود. سازمان ها و گروه های سیاسی در اعلامیه ها، سخنرانی ها و موضع گیری های خود هیچگاه از رئیس دولت و... فراتر نمی رفتند و هرگز به خود رخصت نمی دادند که شخص شاه را مورد حمله و نکوهش قرار دهند، بلکه گاهی ضمن اعتراض به مقامات دولتی او را مورد ستایش نیز قرار می دادند. از این رو، بسیاری از مردم، از خیانت ها و میهن فروشی های شخص شاه غافل بودند و چنین می پنداشتند که اگر مهره های دست دوم کنار روند و دستشان از سرنوشت کشور و ملت کوتاه شود، خواسته ها و حقوق توده تأمین می گردد و آزادی و استقلال ملت به دست می آید.

امام خمینی (ره) از آغاز نهضت اسلامی خویش کوشید که عامل بدبختی و دشمن اصلی ملت ایران را برهمگان، بنمایاند و توده های مسلمان و مستضعف را به مبارزه و رویارویی با او وادارد و این رسالت مقدس را در زمانی بسیار کوتاه به انجام رسانیدند تا آنجا که ملت مسلمان ایران در روز ۱۵ خرداد ۴۲ با فریاد کاخ برانداز مرگ بر شاه، رویاروی شاه ایستاد و از آن روز تا پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۵۷ از ستیز و مبارزه با شاه هرگز باز نایستاد.

۴- کنار زدن ملی گراها و مارکسیست ها

سازمان های سیاسی و مارکسیستی مانند «جبهه ملی» و حزب توده ایران که در پی شهریور ۱۳۲۰، در صحنه سیاسی ایران به طور گسترده و آشکار ظاهر شده بودند، خود را قیم و سردمدار مبارزه می دانستند و بر این باور بودند که توده ها تنها در زیر پرچم آنان می توانند مبارزه پارلمانی و مسالمت آمیز کنند، لیکن با آغاز نهضت اسلامی امام و کشیده شدن مبارزه برضد شاه و دربار و مبارزه قهرآمیز، دکان داران و بازیگران سیاسی یکی پس از دیگری رنگ باختند. زیرا به



دینی و مبارزه با ستمگران و طاغوتیان تا پایه‌ای آگاه ساخت. هر چند برخی از گروه‌های مرموزی که پرچمدار اندیشه استعماری «جدایی دین از سیاست» بودند، مانند انجمن حجتیه، با سرسختی و یکدندگی فراوان کوشیدند که این تز و اندیشه را پاس دارند و از دخالت اعضاء و افراد وابسته به انجمن در فعالیت سیاسی پیشگیری کنند و این سیاست استعماری را نه تنها تا پیروزی انقلاب اسلامی بلکه می‌توان گفت تا به امروز دنبال کرده‌اند.

یکی از سردمداران «انجمن حجتیه» در دیداری با برخی از مقامات ساواک در سال ۱۳۵۲، به خود می‌بالد که او «... با تمام قوا کوشش نموده که کوچک‌ترین مسئله سیاسی در جلسات مطرح نشود، حتی به علت این‌که به روحیه جنجالی روحانیون و وعاظ آشنایی دارد، اجازه ورود یک نفر از روحانیون را به جلسات و دخالت آنان را در این زمینه نداده است...»

۷- پی‌ریزی اندیشه اسلامی «نه شرقی - نه غربی»

تا پیش از آغاز نهضت امام، بیشتر مبارزین در ایران و بسیاری از کشورهای اسلامی برای این باور بودند که بدون تکیه به یکی از دو ابرقدرت‌های غرب و شرق نمی‌توان با زورمندان و طاغوتیان رویارویی و مبارزه کرد و به پیروزی‌هایی دست یافت. از این رو، سازمان‌ها و گروه‌های سیاسی و نیز برخی از جمعیت‌هایی که به نام اسلام در صحنه سیاسی فعالیت می‌کردند، به خود حق می‌دادند که در راه پیشبرد اهداف ملی خود با یکی از دو ابرقدرت غرب و شرق سروسری داشته باشند و طبق بند و بست با یکی از آنان به مبارزه با استبداد ادامه دهند. این اندیشه انحرافی و استعماری در پی نهضت امام و قیام ۱۵ خرداد، از میان رفت. نهضت اسلامی ایران و قیام آن روز خونبار، نه تنها از سوی هیچ‌یک از ابرقدرت‌ها پشتیبانی نمی‌شد بلکه در شب ۱۶ خرداد ۴۲ رادیو مسکو و دیگر رسانه‌های گروهی بلوک شرق همان سمپاشی‌ها و دروغ‌پراکنی‌هایی را که از سوی دستگاه تبلیغاتی حکومت پهلوی و جهان غرب بر ضد آفرینندگان حماسه ۱۵ خرداد پراکنده می‌شد، نشخوار کردند و شهدای به خون خفته آن روز تاریخی را «مرتجع» و واپس‌گرا خواندند و نهضت اسلامی ایران را محکوم کردند.

سبب وابستگی‌ها، بند و بست‌ها و ناتوانی‌های فکری و فرهنگی، نمی‌توانستند پایه‌ای ملت در نهضت اسلامی پیش روی کنند. از این رو از مردم به پا خواسته عقب ماندند، و در میان هواداران خود نیز جایگاه، پرستیژ و موقعیت خود را از دست دادند. به ویژه این‌که در قیام تاریخی ۱۵ خرداد نه تنها شرکت نکردند بلکه حتی از پراکندن اعلامیه همدردی با ملت به خون‌تپیده نیز سرباز زدند و بدین‌گونه بیش از پیش در میان مردم ایران رسوا شدند و برای همیشه از صحنه رفتند.

۵- گسترش نهضت

با نگاهی گذرا به مبارزه‌ها و نهضت‌های مردم ایران در گذشته‌های دور و نزدیک به دست می‌آید که بیشتر افرادی که در نهضت‌ها شرکت داشتند، از اقشار دانشگاهی، عالمان دینی، بازاریان متعهد، کارمندان روشن ضمیر و دیگر عناصر شهرنشین بودند. از طبقات دهقانان، کارگر و افراد روستایی، در نهضت‌ها کم‌تر حضور داشتند لیکن در قیام ۱۵ خرداد می‌بینیم که شماری از روستاییان نزدیک به شهر مانند کشاورزان کن و جمکران و دهقانان ورامین و بسیاری از کارگران قم و تهران و کاشان و برخی دیگر از شهرها و روستاها با فریاد «یا مرگ یا خمینی» به صحنه آمدند و حماسه آفریدند و بدین‌گونه نهضت اسلامی به سوی فراگیری و همگانی شدن پیش رفت تا در سال ۱۳۵۷ که عموم طبقات ملت را در بر گرفت و به انقلابی اسلامی بدل شد.

۶- زدودن اندیشه «جدایی دین از سیاست»

یکی از شگردهای استعماری برای رویارویی با اسلام ناب محمدی، رواج تزااستعماری «جدایی دین از سیاست» بود. استکبار جهانی برای بیرون راندن عالمان متعهد اسلامی از صحنه سیاسی و کنار زدن اسلام از سر راه آن و نیاز استعماری، از این تز بهره فراوانی برد و توانست شماری از روحانیون و توده‌های ناآگاه و بی‌خبر از اسلام راستین را بفریبد و از رسالت و مسئولیت سنگینی که بر دوش دانایان امت و عموم مسلمانان است بازدارد و به کارهای فرعی و جنبی و بی‌زیان برای جهان‌خواران وادارد. لیکن نهضت اسلامی ایران و قیام ۱۵ خرداد، این تزااستعماری را به زباله‌دان تاریخ افکند و توده‌های مسلمان و دین‌باور را به مسئولیت‌های



لیکن با وجود این سمپاشی‌ها و لجن‌پراکنی‌های دستگاه تبلیغاتی غرب و شرق، نهضت امام به پیشروی خود ادامه داد و سرانجام علی‌رغم پشتیبانی‌های نظامی - سیاسی - اقتصادی - تبلیغاتی جهانخواران از شاه به پیروزی رسید و اندیشه «نه شرقی نه غربی» را در میان مسلمانان جهان رواج داد و راه درست مبارزه با استبداد و استعمار را به آنان آموخت.

۸- پدیدآوردن دریای خون میان روحانیون و دربار

تا پیش از قیام ۱۵ خرداد برخی از عناصر روحانی روی ساده‌اندیشی و خوش‌باوری گاه و بیگاه به ملاقات و مذاکره حضوری با شاه تن در می‌دادند و براین باور بودند که از راه پند و اندرز و رفتار مسالمت‌آمیزی می‌توان او را از خیانت بیشتر به اسلام و کشور بازداشت، لیکن در پی قیام ۱۵ خرداد و قساوت شاه در کشتار بی‌رحمانه توده‌های به پاخاسته مسلمان، دریایی از خون، میان آنان و دربار پدید آمد و از آن تاریخ تا روز پیروزی انقلاب اسلامی، دیگر هیچ مقام بلندپایه روحانی، دیدار و گفت‌وگویی مستقیم با شاه را نپذیرفت و بدین‌گونه راه عوام‌فریبی و بهره‌برداری‌هایی که شاه از دیدار با برخی از روحانیون می‌کرد، به کلی بسته شد.

۹- تضمین پیروی نهضت امام

قیام ۱۵ خرداد ۴۲ با ویژگی‌هایی که داشت نهضت اسلامی ایران را تداوم بخشید و اجازه نداد که این نهضت مقدس در نطفه خفه شود و یا به سرنوشت دیگر حرکت‌ها و نهضت‌ها دچار گردد و به انحراف کشیده شود این نهضت تداوم یافت تا سرانجام توانست به انقلابی بی‌مانند و جهانگیر مبدل گردد و کاخ دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی را واژگون کند و حکومت اسلامی را جایگزین آن سازد. و می‌توان گفت که زمینه پیروزی انقلاب اسلامی در ۱۵ خرداد فراهم گردید و در حقیقت آن قیام خونین و تاریخی تداوم و پیروزی نهضت امام را تضمین کرد.

۱۰- فروپاشی دیوار سیاه رضاخانی

استعمارگران دیرزمانی بود که با شیوه‌ها و شگردهای گوناگون تلاش داشتند که در میان اقشار ملت ایران به نام‌های «روشنفکر» و «مرتجع»، «تحصیل‌کرده» و «تحصیل نکرده»، «ثروتمند» و «فقیر»، «شهری» و «دهاتی»، ترک و فارس، کرد و لر، «شیعه» و «سنی»، «دانشگاهی» و «روحانی»

و... دوگانگی پدید آوردند و بدین‌گونه از انسجام و اتحاد ملت در برابر تاخت و تاز بیگانگان و خیانت زورمندان پیشگیری کنند. جهانخواران به خوبی دریافته بودند که ملتی پراکنده، هیچ‌گاه نمی‌تواند از کشور، منابع، حقوق و سرنوشت خویش دفاع کند و بیگانگان و دست‌نشانندگان آنان را از سرزمین خویش براند، به‌ویژه اگر این دوگانگی و کشمکش میان نسل تحصیل‌کرده، آگاه و دانای کشور پدید آید که بی‌تردید زیان و آسیب آن برای ملت، ژرف‌تر و سود آن برای حرامیان کاخ نشین و اربابان آنان بیشتر و پربارتر خواهد بود. از این‌رو، در کودتای رضاخانی یکی از مأموریت‌هایی که از سوی استعمار انگلیس در آن روز به او واگذار گردید، جدا کردن دانشگاه از حوزه و تفرقه‌افکنی میان دانشگاهیان و روحانیون بود. رضاخان با کمک‌گیری از نیش قلم «روشنفکران» غرب زده و «فراماسون‌ها» توانست به بهترین شیوه‌ای این مأموریت خائنانه را به انجام رساند و دیواری سیاه میان حوزه و دانشگاه بکشد و بدین‌گونه میان تحصیل‌کرده‌های دانشگاهی و محصلین علوم اسلامی، دشمنی، کینه و نفرت پدید آورد تا آنجا که به گفته امام «آنها به اینها می‌گفتند آخوند پوسیده و اینها به آنها می‌گفتند: فرهنگی مآب بی‌دین».

با آغاز نهضت اسلامی در سال ۱۳۴۱، در پی روشنفکری‌های امام، زمینه پدید آمدن یگانگی و اتحاد میان حوزه و دانشگاه فراهم گردید و به دنبال قیام خونین ملت ایران در ۱۵ خرداد ۴۲، این اتحاد، در عینیت تحقق یافت. دانشجو و روحانی در روزهای ۱۳ و ۱۴ خرداد، در تظاهرات خیابانی تهران یکدیگر را یافتند و دست در دست هم، برضد دیکتاتوری به مبارزه برخاستند و با شعر کوبنده «خمینی بت شکن ملت طرفدار تو، بمیرد بمیرد دشمن خونخوار تو» با یکدیگر پیمان بستند و در روز تاریخی و خونبار ۱۵ خرداد، این پیمان را با خون خویش امضاء کردند و بدین‌گونه دیوار سیاه رضاخانی که حدود ۴۰ سال بود میان حوزه و دانشگاه کشیده شده بود فرو ریخت و دانشجو و روحانی به هم پیوستند و اتحاد استوار پدید آوردند.

* «دستاوردهای ۱۵ خرداد»، فصلنامه ۱۵ خرداد، شماره ۲، خرداد و تیر ۱۳۷۰، صص ۲۶-۳۲